

تاریخ وصول: ۹۰/۷/۹

تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۲۰

فراست در متون عرفانی - اسلامی

مهین پناهی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء (س)

مسروبه مختاری^۱

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء (س)

چکیده مقاله:

«فراست» یکی از کراماتی است که بیش از کرامات دیگر در کتب تعلیمی صوفیه مورد بحث قرار گرفته است. از آن جا که علم روانشناسی نوین، وجود این امر خارق عادت را به روش علمی به اثبات رسانده است مطالعه چپستی، چگونگی، انواع و صورت‌های بروز آن وجهه همّت این مقاله قرار گرفته است. با توجه به این که منشأ عرفان اسلامی قرآن و سنت است، ابتدا این موضوع (فراست) در قرآن و کتاب‌های دینی و سپس در امّتهات کتاب‌های صوفیه مورد مطالعه قرار گرفته است. به این منظور مصادیق فراست و مترادف آن (توسّم) از قرآن و نهج البلاغه و سپس از منابع صوفیانه، مانند: شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، اللّمع فی التّصوّف، ترجمه رساله قشیریّه، مصباح الهدایه و برخی دیگر از کتاب‌ها و تذکره‌ها، مطالعه شد و در مقوله‌هایی جداگانه مانند فراست مؤمنان، فراست موهوبی و فراست ارباب قلوب؛ و از نظر تنوع در صورت‌هایی مانند، اخبار از مغیبات، اشراف بر ضمائر، خواندن اذهان، خبر از آینده، اخبار از نامه‌های مکتوم مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت.

کلید واژه‌ها:

کرامات، فراست، توسّم، قرآن، نهج البلاغه.

^۱ - mm.literature54@yahoo.com

پیشگفتار

توجه به نیروهای درونی انسان از موضوعاتی است که در دوره‌های مختلف تاریخ، اندیشمندان را به خود مشغول داشته است. عالمان، فیلسوفان و روانشناسان هر یک به گونه‌ای سعی در شناخت و تجزیه و تحلیل نیروهای فراحسی و توجیه علمی آن داشته‌اند. از آن میان علم روانشناسی مدرن، با مطرح کردن «ادراکات فوق حسی»^۱ وقوع کرامات و انجام امور خارق عادت را مورد تأیید و تأکید قرار داده است. چنان که امروزه «شاخه‌ای از علم روانشناسی به نام «پاراپسیکولوژی»^۲، به بررسی پدیده‌های روانی می‌پردازد که موجب خلق امور شگفت و خارق العاده می‌شود. (علیخواه، ۱۳۷۰: ۷)

روانشناسان معتقدند، مغز انسان دارای ماهیت فیزیکی و فعالیت‌های شیمیایی پیچیده‌ای است که در اثر کنش‌های شیمیایی، منجر به پدید آمدن بارهای الکتریکی می‌گردد و زمینه اندیشه و تمرکز حواس را فراهم می‌آورد. آنان دریافت‌های ناشی از تمرکز حواس و برخی مکاشفه‌های آپوکالیپتیکی^۳ را «حسن ششم» نام نهاده‌اند. به عنوان مثال، «تله پاتی» و تمرکز فکر، یکی از مباحث روانشناسی امروزی است که شباهت زیادی به افعال خارق العاده صوفیان دارد. «تله پاتی، نیرو و قدرت مجهول‌ای است که به وسیله آن می‌توان از افکار و مقاصد دیگران چه از نزدیک و چه دور مطلع شد.» (همان، ۷۷)

صاحب نظران معاصر معتقدند، از بین کرامات صادر شده، از جانب صوفیه به حکم عقل و منطق و علم و قوانین علم شهود، برخی ممتنع به نظر می‌رسد، اما برخی دیگر از آن‌ها را می‌توان از نظر علمی توجیه کرد. «قمستی از کرامات منسوب به اولیا، مطابق با اصول و قواعدی است که در معرفه النفس و فن تحلیل و تجزیه قوای روحی، محرز و مقرر است، از

^۱- extra sensorial perception.

^۲- Parapsychology.

^۳- Apocalyptic.

قبیل معالجه از راه عقیده و ایمان و توجه و تلقین فکر و تصرف در اراده و اشراف بر خواطر و نیز القاء و تلقین تحت تأثیر خواب مغناطیسی و امثال آن که هر کس به دقت در کتب عرفا و دستوره‌های آن‌ها به مبتدیان اهل سلوک بنگرد؛ برمی خورد، که چگونه مطابق اصول و موازین علم النفس، مرید را مستعد اخذ تلقین می‌سازند.» (غنی، ۱۳۸۹: ۲۳۹)

صوفیه معتقدند، در ورای عالم محسوس، عالمی نامرئی و روحانی وجود دارد که دست عقل از دامان آن عالم کوتاه است و رسیدن به آن جز برای اصفیا و اولیاء الله میسر نیست. اولیای خداوند به دلیل تقرب به درگاه الهی و برخوردارگی از مقام قدسی، قادر بر کارهای فوق الطبیعه هستند. این خوارق عادت از جانب صوفیه، «کرامت» نام گرفته است.

«کرامت در اصطلاح صوفیه، به فعلی اطلاق می‌شود که به سبب تأیید الهی، از جانب اولیای خدا و به دور از دعوی انجام می‌گیرد.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۲/۱۳۶۰) صوفیان قرن‌های نخستین به کرامات اهمیتی زیادی نمی‌دادند، اما به مرور زمان، موضوع کرامات نیز اهمیتی بیش تری پیدا کرد. به طوری که در کتب صوفیه و تراجم احوال عارفان، به موارد متعددی از کرامات برمی‌خوریم. کرامات صادره از عارفان، انواع و اقسام گوناگونی دارند، از آن جمله؛ معجزه، ارهاص، معونه، استدراج، اهانه، سحر و فراست.

فراست - که بیش از کرامات دیگر در کتب صوفیه به آن پرداخته شده است - در اصطلاح عارفان «خاطری بود، که بر دل مردم آید هر چه مضافاً او بود همه را نفی کند و وی را بر دل حکم بود و آن بر حسب قوت ایمان باشد، هر که را ایمان قوی تر است فراست او تیزتر بود.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۶۶) در فرهنگ اصطلاحات ابن عربی، در مورد فراست آمده است: «فراست مأخوذ از تفرس و به معنای تثبت است و اطلاق می‌شود بر «توسم» که مشتق از «وسم» است به معنای علامت و فراست گاه عادی است که به قرائن حال دانسته می‌شود و گاه موهبت الهی است که در دل‌ها وارد می‌شود و گفته اند: «الفراسه مکاشفه الیقین.» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۷۳۰)

از آن جا که در مورد فراست، - تا آن جا که جست و جو شد - کار مستقل و منسجمی صورت نگرفته و غالب مباحث مطرح شده در حیطه کرامات عارفان و «مکاشفه‌های آپوکالیپتیکی» بوده است و همچنین نظر به صحه گذاشتن علم روانشناسی نوین بر وقوع این امر خارق عادت، در این جستار به بررسی فراست و انواع و اشکال آن پرداخته می‌شود. با توجه به این که تصوف اسلامی ریشه در آیین مقدس اسلام دارد بحث در مورد فراست، از قرآن و نهج البلاغه و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام آغاز می‌شود.

فراست در قرآن و متون دینی

آیه‌ای که در بیشتر کتاب‌های عرفانی در موضوع فراست به آن استناد شده است، آیه پانزده از سوره مبارکه «الحجر» است. خداوند متعال در بیان سرنوشت گناهکاران قوم لوط، بعد از بیان بلاهایی که بر قوم لوط نازل شد، به نتیجه‌گیری تربیتی و اخلاقی پرداخته، می‌فرماید: «انّ فی ذلک لآیاتٍ للمتوسّمین» در این (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران. (قرآن کریم، الحجر: ۱۵)

«متوسّم از ماده «وسم» به معنی اثر گذاردن است. متوسّم به کسی می‌گویند که از کم‌ترین اثر به واقعیت‌ها پی برد. معادل آن در فارسی هوشیار، بافراست و ذکاوت‌مند است.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲/۵۲۶) در تفسیر این آیه آمده است: «آیه، علامتی است برای مؤمنین که بر حقایق دعوت الهیه و انذار آن دلالت می‌کند، و کلمه توسّم به معنای تفرّس و منتقل شدن از ظاهر چیزی به حقیقت و باطن آن است و معنای آیه این است که در این جریان غذایی که بر قوم لوط آمد و بلاد آن‌ها را نابود کرد، علامت‌هایی است و بقایای آثاری است که هر متفرّس و زیرکی از دیدن آن، به حقیقت جریان منتقل می‌شود؛ چه این علامت سر راه هر عابری است و هنوز به طور کلی نابود نشده است، و این خود برای مؤمنین نشانه‌ای است که بر حقیقت انذار و دعوت دلالت می‌کند و معلوم می‌سازد که آنچه پیغمبران از آن انذار می‌کردند، حقیقت دارد و شوخی نیست.» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۲/۲۲۶)

با تأمل در برخی از آیات قرآن کریم روشن می‌شود که قرآن وجود این عمل خارق العاده (فراست) را تأیید می‌کند. چنان که آیات متعددی، از فراست مطلق خداوند نسبت به امور بندگان خبر می‌دهد. در سوره آل عمران آیه چهل و نه، زمانی که خداوند از معجزات حضرت موسی (ع) برای هدایت مردم سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید: «وَ أَنْبَأُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ.» از آن چه می‌خورید و در خانه خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم. و آیات دیگر که همه از فراست و آگاهی خداوند بر غیب و شهادت و قلوب بندگان حکایت می‌کند:

- «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.» (خدا هرچه پنهان و آشکار کنند، همه را می‌داند که او بر درون دل‌ها محققاً آگاه است.) (قرآن کریم، هود: ۵)
- «وَ أَسْرَوْا قَوْلَكُمْ أَوِجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.» (و شما سخن پنهان‌گویی یا آشکارا، در علم حق یکسان است که خدا به اسرار دل‌ها البته آگاه است.) (قرآن کریم، الملک: ۱۳)

علاوه بر آیاتی که ذکر شد، آیات ۳۸ سوره فاطر، ۷ سوره الزمر، ۱۳ سوره الملک، ۲۹ سوره آل عمران، ۱۰ سوره عنکبوت و برخی احادیث و روایات دینی، فراست خداوند، پیامبر و اولیای الهی و وجود این کرامت را در میان صوفیه تأیید می‌کند. یکی از این روایات، روایتی منقول از امام رضا (ع) است؛ زمانی که از امام رضا (ع) سؤال شد که: «شما از چه راهی از درون مردم خبر می‌دهید؟ فرمودند: مگر نشنیده‌ای که پیغمبر فرموده: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (فراست مؤمن را مراقب باشید که وی به نور خدا می‌نگرد.) سائل گفت: آری شنیده‌ام فرمود: هر مؤمن به اندازه ایمان و بصیرت و دانش خود فراستی دارد و خداوند فراست را به حدّ کمال به پیشوایان دین عطا نموده که خود در کتابش فرمود: اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِيْنَ وَنَحْسْتِيْنَ فراستمند پیغمبر است و پس از او علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا قیامت.» (حسینی دشتی، ۱۳۷۶: ۵-۴)

محمی الدین ابن عربی نیز بر این نکته صحّه گذاشته و در مورد فراست پیامبر (ص) می‌گوید:

انّ الفراسه نور انتقل جاء به	لفظ النبی الرسول المصطفی الهادی
رب الفراسه من كان الا له له	عیناً وسمعاً و ذاک الناشی الشادی
و ما النهایه الا ان یقوم به	عکس القضیه فی غیب و اشهاد

«فراست نور نقل است که الفاظ پیامبر، برگزیده راهنما آن را به ارمغان آورده است. صاحب فراست آن است که خدا چشم و گوش او باشد، و او کسی است که می‌سراید و می‌خواند. هیچ پایانی نیست، مگر عکس قضیه که در غیب و شهود، قائم به اوست.» (سعیدی، ۱۳۸۷: ۷۳۱)

یکی از تعاریف و معانی مطرح شده برای "فراست"، عبارت از اخبار از احوال درونی اشخاص با مشاهده قراین احوال ظاهر است. به طوری که شخص فراستمند از چهره و ظاهر افراد، می‌تواند به احوال درونی او پی ببرد. با این دیدگاه فراست «عبارت است از معرفت اخلاق درونی و صفات باطنی انسان از اعضای ظاهر و اشکال محسوسه تا چون شخصی را ببینند از صورت او بدانند که خوی نیک دارد یا بد، و چه کار مناسب اوست. و آن علمی بود که از قراین احوال ظاهر، احوال باطن مکشوف گردد.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۲۱) در قرآن کریم از

اصحاب اعراف به صراحت تمام، با این ویژگی یاد شده است: «وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ.» (و اهل اعراف، مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند آواز دهند و گویند دیدید که جمع مال و جاه و آن چه بر آن فخر و تکبر می‌کردید، به حال شما اصلاً سودمند نبود؟) (قرآن کریم، الأعراف: ۴۷-۴۶)

"لاهیجی" بعد از سخن گفتن از اعراف می‌گوید: «این مرتبه سابقان است که فرموده «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» و ایشان کاملانی اند که به مقام جمع الجمع رسیده اند که مقام بقاء بالله است و حق را در هر شیء متجلی به صفتی می‌بینند که آن شیء مظهر آن صفت است و این مقام اشرف است بر اطراف زیرا که هر چیزی را آن چنان که هست، می‌بینند.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۳) «همانا برای خدا از آفریدگان خود مردان خاصی هستند که آنان را با نور ساطع خود پوشانیده، آنان را در عافیت زنده می‌گرداند و در عافیت می‌میراند.

صد هزاران پادشاهان و مهان
سرفرازانند آن سوی جهان
نامشان از رشک حق پنهان بماند
هر گدایی نامشان را بر نخواند»

(کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۳۷)

فراست و بینش، عنایت ویژه خداوند است. این علم شهودی مخصوص انسان‌های کامل و اولیای الهی و صاحبان بصیرت است. امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) در کتاب گرانسنگ خود (نهج البلاغه) از بصیرت و فراستی که نسبت به اشخاص و امور داشته سخن به میان آورده است. آن حضرت در خطبه ۱۸ آن جا که از وقایع مهم و حوادث آینده پیش‌گویی می‌کنند، می‌فرماید: «قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا (لَأَهْلِهَا) وَ أَسْفَرَتِ السَّاعَةَ عَنْ وَجْهِهَا وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا. حقایق برای آن‌ها که اهل بصیرتند آشکار است و راه حق برای گمراهان هویدا و رستاخیز نقاب را از چهره خویش بر کنار زده و نشانه‌های حقیقت برای زیرکان و آنان که در جست و جوی حقد ظاهر شده است.» (محمدی و دشتی، ۱۳۶۹: ۵۴) و در جایی دیگر از آگاهی و فراست خویش بر مکرهای درونی مخالفین خود پرده بر می‌دارند و می‌فرمایند: «مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحَلِيهِ الْمُغْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَرْتَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَّرْتَنِيكُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ. پیوسته پیمان شکنی شما را می‌پاییدم و نشان فریفتگی را در چهره تان می‌دیدم. راه دینداران را می‌بیمودید و آن نبودید که

می‌نمودید. به صفای باطن درون شما را می‌خواندم و بر شما حکم ظاهر می‌راندم.» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۷) همچنین زمانی که معاویه با نامه‌های مکرر خواسته‌هایی چون حکومت شام را مطرح می‌کرد، - و این در حالی بود که آن حضرت با فراست خویش از نفس امر و انگیزه ارسال نامه‌ها مطلع می‌شد - در جواب نامه‌های او فرموده‌اند: «أما بعد فإني على التردد في جوابك والإستماع الي كتابك لموهن رأبي و مخطيء فراستي». (أما بعد، من با پاسخ‌های پیاپی به گفته‌هایت و شنیدن مضمون نامه‌هایت رأی خود را سست می‌شمارم و زیرکی خود را به خطا منسوب می‌دارم.) (همان، ۷۳) آن حضرت در کلام گهربار خود متذکر می‌شود که با توجه خاص الهی، صاحب نظری روشن و بصیرت و فراستی عمیق شده‌اند و فرموده‌اند: «چیزی از گذشته و آینده از من غایب و مستور نمانده است: لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَكَانٌ قَبْلِي وَ لَا مَا يَأْتِي بَعْدِي.» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۲۰۵)

بیان دلیل صدق فراست

بسیاری از عرفا بر این عقیده‌اند، که هر آن چه قرآن و سنت آن را تأیید می‌نماید، باید آن را پذیرفت و به صدق آن یقین حاصل کرد؛ در غیر این صورت بایستی جانب احتیاط را در مورد آن امر رعایت نمود. در بیان صدق فراست نیز در غالب آثار و تألیفات خود به این نکته توجه خاص نموده‌اند. در امّهات کتب صوفیه در بیان صدق فراست عارفانی چون ابوسعید ابوالخیر، و برای پاسخ‌گویی به انکار منکران، به آیات قرآن و احادیث و روایات دینی، استناد کرده‌اند. از آن جمله ابوالقاسم قشیری (متوفی، ۳۹۵) باب سی و پنج رساله قشیریّه را به فراست عارفان اختصاص داده و این باب را چنین آغاز کرده است: «قال الله تعالى ان في ذلك لآياتٍ للمتوسّمين. گفته‌اند متوسّمان خداوندان فراست باشند.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۶۶)

عرفا معتقدند، فراست صفت کسانی است که از خویشان فانی گشته و به صفات حق قایم گشته‌اند و هرچه گویند و شنوند و بینند، همه آن باشد که خدای تعالی خواهد؛ «چنان که در خبر پیغمبر است علیه السلام: فإذا أحببته كنت له لساناً و سمعاً و بصراً و رجلاً و قلباً فبى ينطق و بى يبصر و بى يسمع و بى يمشى و بى يعلم. چون صفتشان چنین گردد، گوینده ایشان نباشند، گوینده حق باشد؛ و زبان ایشان آلت گفتار حق، و حق جز راست نگوید. صدق فراست ایشان بدین معنی باشد. و این چنان است که کودک خرد چون او را دست و پای نیست، و دیگر حواس، و او از فعل کردن عاجز است، حواس مادر و پدر حواس او گشته

است. تا از جای به جای به پایِ مادر و پدر رود نه به پای خویش؛ و لقمه در دهن به دست مادر نهد نه به دست خویش. و صفات او فانی گشته و صفات پدر و مادر، او را صفات گشته... و از این معنی بود که پیغمبر علیه السلام در دعای خویش یاد کردی: اللَّهُمَّ اكْلَانِي كَالْيَاثَةِ الْوَعِيدَةِ. خداوندا مرا نگهدار چون نگهداشتن کودکان خرد.» (مستملی بخارایی، ۱۳۶۳: ۱۵۲-۱۵۱)

درجات فراست و راه‌های کسب آن

هم چنان که دیده‌های ارباب ظاهر در قدرت بینایی متفاوت است، ارباب قلوب نیز در بصیرت متفاوت اند. «بعضی باشند که تا آسمان بیش نبینند، و بعضی را نظر بصیرت تا به عرش برسد، و بعضی را تا به عقل و نفس بیش نرود، و بعضی را لوح و قلم بند کند و بعضی را بصیرت کامل و صحیح افتد از جمله مخلوقات برگزید و خالق را ببیند.» (عبّادی، ۱۳۵۸: ۱۶۲) بنابراین هر چه دل انسان از کدورات نفسانی پاک تر و با معنویات مهذب تر باشد، به همان اندازه فراست او تیز تر و به صدق قرین می‌شود. زیرا هر حکمتی که در دل انسان ظاهر می‌شود، به سبب مواظبت بر طاعت و عبادت و به طریق کشف و الهام است، تا خداوند از تیرگی‌های جهل و گمراهی او را مخرجی دهد. اما آنان که در بند تیرگی‌ها مانده اند، قفلی بر دل‌هایشان بسته شده است که قدرت تشخیص راه را از دست داده اند. «...فَأَنَّهَا لَا تَعْمَى الْإِبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.» (این کافران را چشم سر گرچه کور نیست، لیکن چشم باطن و دیده دل‌ها کور است.)

(قرآن کریم، الحج: ۴۶)

سید عالم حضرت ختمی مرتبت علیه السلام به دعا از خداوند آن چنان بصیرتی را طلب کرده اند که بتوانند ماهیت تمام اشیا و کلّ هستی را آن چنان که هست، ببینند و فرموده اند: «اللَّهُمَّ أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ، وَ أَصِلْ هِمَّةَ بَصِيرَتِهَا أَوْ رَا بُوْدَةٌ أَسْتِ وَ لَكِنْ دَرِ أَمْتِ أَمُوحْتَه أَسْتِ بَرِ طَرِيقِ دَعَا كَهْ أَوْ رَا عَلِيَهْ السَّلَامِ طَرِيقِ تَلْقِينِ مَتَفَاوُتِ بُوْدَةٌ أَسْتِ كَهْ تَا أَمْتِ رَا دَرِ أَمُوزِدْ كَهْ أَزْ خُدَاوُنْدِ عَزُوجَلِ بَصِيرَتِ خُوَاهِيدِ تَا مَگَرِ دِيدَةُ دَلِ رَا بِيِنَا كُنِيدِ تَا حَقَائِقِ بَدَانِ دِيدَهْ بِيِنِيدِ.» (عبّادی، ۱۳۵۸: ۱۶۲)

«سالکان صاحب بصیرت را کشف شود در مقام ارائت «سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» و اگر در مراتب بعضی تقدیم و تأخیر افتد نه از سهو عالم کشف باشد، از نظر نفس

باشد در ادراک معانی غیبی و از سهو قوت متفکره که سفیر عالم غیب و شهادت است زیرا که آنچه مکشوف نظر روح شود، در عالم غیب، قابل تفاوت و نقصان نبود. خصوصاً چون نظر روح مؤید بود به مدد نور الله.» (رازی ۱۳۸۰: ۵۷)

نظارگیگان روی خوبت چون در نگرند از کرانها
در آینه نقش خویش بینند زین است تفاوت نشانها

(همان)

با در نظر گرفتن مطالب یاد شده، اولین و بهترین راه وصول به فراست، بخشش و عنایت خاص خداوند است، همچنان که اولیای دین متصف شدن به آن را به دعا از خداوند مسئلت کرده اند. «لکن بدانند که راه یافتن به نمودن است نه جستن. از اوصاف خویش تبراً کنند و به تضرع به خداوند بازگردند تا مگر بیابند؛ که مغروران یافته را گم کنند و متضرعان نیافته بیابند.» (مستملی بخارایی، ۱۳۶۳: ۱۴۸)

بزرگان صوفیه و دانشمندان سلف، راهها و شرایط دیگری را نیز، برای کسب فراست برشمرده و گفته اند: «هرکه چشم را از حرام نگاه دارد و تن را از شهوات باز دارد و باطن را آبادان دارد به دوام مراقبت و ظاهر به متابعت سنت و حلال خوردن عادت گیرد، فراست او هیچ خطا نیفتد.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۷۲) "شیخ ابوسعید ابوالخیر" یکی از مشایخی است که به تیزی فراست شهره بوده است. ذکر احوال او در کتب تراجم احوال عرفا و تذکره‌های صوفیه به کرات آمده است؛ به طوری که در مورد او گفته اند: «او هرگز در هیچ واقعه، با شیخ، هیچ نگفتندی و از هیچ حال، او را خیر ندانندی که او خود به فراست و کرامت، می‌دید و می‌دانستی.» (منور، ۱۳۶۶: ۱۵۷) و این نیست جز در سایه پاکی و صفای روح، و دوری گزیدن از محرّمات و آراسته شدن به محسنات و فضایل معنوی.

صوفیان، دشمن ترین دشمنان را، نفس عصیان گر انسان دانسته و مخالفت با هوای نفس را بزرگ تر و با اهمّیت تر از انجام کرامات تلقی کرده اند. بسیاری از عرفا همچون "بایزید بسطامی" برای این که به مکر و غرور حاصل از کرامات فریفته نشوند از پذیرفتن کرامات سرباز می‌زدند؛ ابتدا آن را مورد امتحان قرار می‌دادند، تا بفهمند آن کرامت دروغین است یا حقیقی؛ چرا که اگر انجام کرامت با تقوا و زهد همراه نباشد، از نظر عارفان بی فایده است.

بنابراین توصیه کرده اند: «سالک باید که به این‌ها فریفته نشود و به اندک چیزی که بر او فتح شود مغرور نگردد و بداند که اگر بر آب و هوا خواهد رفتن او را هیچ سود نخواهد داشتن، تا آنچه حق تقوی و زهد به جای نیارد.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۳۰۹)

اتصال روح انسان به مبادی عالی، صورت نمی‌گیرد مگر با انجام ریاضت‌ها، و دوری از شواغل حسّی و دنیوی. از آن جا که نفس ناطقه انسان از جنس مجردات است، پیوند آن به عناصر حسّی - که خود حجابی در راه شناخت حق است - مانع از آن می‌شود که این نفس ناطقه به عالم مجردات متصل شود. هر زمان که این حجاب‌های مادی برداشته شود؛ در آن صورت عارف به کراماتی دست می‌یابد که به مراتبی فوق زمان و مکان می‌رسد و به بسیاری از اسرار و رموز مطلع می‌شود. «هر آن دلی که مجرد شود از شواغل این عالمی حلاوت محبت پاک صافی بیابد و محبت صافی قوت روح دهد، تا قرب حضرت احدیت بیابد، چون قرب یافت، مدد جذبات الطاف غیبی بیابد و اثری از آن به دل می‌رساند. و از دل فیض به نفس می‌رسد و نشان این رونده آن باشد که از حلاوت لذات این عالمی اعراض کند.» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۳)

علاوه بر نکات یاد شده، صوفیه در غالب کتب و منابع، توکل و تفویض امور به خداوند، چگله نشینی خلوت گزیدن، عبادت مستمرّ و پیوسته وضو داشتن، دوام ذکر و روزه، جمعیت حواس و انصراف از شواغل حسّیه را از راه‌های کسب فراست ذکر نموده اند.

انواع فراست

فراست ارباب قلوب و عرفان

همان طور که گفته شد، "فراست" یکی از کرامات عارفان است و در متون صوفیانه به موارد متعدّدی از این نوع کرامت ارباب قلوب پرداخته شده است. وقتی عارف در اثر سیر و سلوک مراتب وجود و سلوک را پشت سر می‌گذارد و از قیود و تعلّقات می‌رهد، به مرتبه جمع (وحدت) می‌رسد در آن حال بدون استفاده از حواس پنج گانه، با چشم دل و قدرت روحی خارق العاده‌ای که کسب می‌کند، بر بسیاری از اسرار و مغیبات آگاهی می‌یابد و از ضمائر و اذهان مطلع می‌گردد. در تذکرها موارد متعدّدی از فراست‌های عرفا وجود دارد که در نتیجه این نیروی ماورای حس، توانسته اند، علاوه بر خواندن اذهان مریدان و دوستان خود، بر ضمیر منکران کرامات و مقام عرفانی خویش واقف شوند و به آنان پاسخ گویند. از آن

جمله، در مورد شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته اند: «شیخ هر روز مجلس می‌گفت و هر که را چیزی بر دل گذشتی شیخ در میان سخن روی به وی کردی و جواب آن چیز که او را در دل بودی به رمزی یا بیتی یا حکایتی بگفتی چنانک آن کس را مفهوم شدی.» (منور، ۱۳۶۶: ۶۲)

بزرگان صوفیه فراست را برای مریدان نیز جایز دانسته اند، هر اندازه مرید، مراحل قرب را بیش تر طی کند، فراست او به صدق نزدیک تر است. بنابراین صوفیه، تحقیق برای پی بردن به صدق فراست آنان را ضروری دانسته و گفته اند: «فراست مریدان ظنی بود که تحقیق واجب کند و فراست عارفان تحقیقی بود که حقیقت واجب کند و گفته اند چون فراست درست گردد، از آن جا به مقام مشاهدت رسد.» (گوهرین، ۱۳۸۲: ۲۹۷) عارفان معتقدند انجام مجاهدات و ریاضت‌ها موجب محو صفات مذمومه و برداشته شدن موانع اتصال سالک می‌شود و حجاب‌ها را از برابر دیدگان سالک بر می‌دارد و او را به فراستی عظیم نایل می‌گرداند. به طوری که «آنان به حکم " موتوا قبل ان تموتوا " هر چه بعد از موت طبیعی خواهد بود امروز به سبب موت اختیاری بر ایشان ظاهر شده و همه را به عین الیقین مشاهده نموده اند و بی شک از باطن ایشان برخاسته است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۳)

ما طیبیانیم و شاگردان حق	بحر قُلزم دید ما را فأنفلق
آن طیبیان طبیعت دیگرنند	که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم	کز فراست ما به عالی منظریم

(زمانی، ۱۳۸۶: ۲۷۰۲-۲۷۰۰: ۳)

مولانا جلال الدین محمد (متوفی: ۶۷۲) می‌گوید، هر چه روح سالک بر اثر ریاضت‌ها متعالی تر می‌شود، و به مراتب قرب صعود می‌کند، آن چنان فراستی کسب می‌نماید که بر ارواح و اذهان و ضمائر سالکان طریق، اشراف پیدا می‌کند و با ارواح دیگر مرتبط می‌شود، چرا که معتقد است:

جان گرگان و سگان از هم جداست	متحد جان‌های شیران خداست
جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم	کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان چون نماند خانه‌ها را قاعده
چون که برگیری تو دیوار از میان مؤمنان مانند، نفس واحده

(زمانی، ۱۳۸۶: ۴۱۸-۴۱۴: ۴۹)

پس از آن جا که منشأ ارواح یکی است، اگر در پرتو ایمان و پرورش ارواح، مرزها برداشته شود و حجاب ابدان و اجسام از میان رخت بریندد، معلوم می‌گردد که ارواح مؤمنان باهم متحدند و می‌توانند از افکار و اندیشه‌ها و ضمائر افراد آگاهی یابند.

فراست مؤمنان

بیش تر عارفان معتقدند؛ متفرّس با نور ایمان به خدای می‌نگرد و به واسطه این نور متخلّق به اخلاق الهی شده و چیزها می‌بیند که دیگران از دیدن آن عاجزند. کتّانی گوید: «فراست مکاشفه یقین بود و معاینه غیب و آن از مقام‌های ایمان است... متفرّس به نور خدای بنگرد و آن سواطع انوار بود در دل بدرخشد معانی بدان نور ادراک کند و آن از خاصگی ایمان بود و آن گروه که حظّ ایشان فراتر بود، ربّانان باشند (قال الله تعالی کونوا ربّانیین) یعنی عالمان باشند و حکیمان، اخلاق حق گرفته اند به دیدار و خلّق و ایشان آسوده باشند از خبر دادن از خلق و نگریستن بدیشان و به ایشان مشغول بودن.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۶۹-۳۶۸)

تو اگر مؤمنی، فراست کو؟	ور شدی مؤمن حراست کو؟
فال مؤمن فراست نظر است	وین ز تقویم و زیج ما بدرست
مؤمن از رنگ چهره برخوردار	آن چه دانا ز دفترش خواند
مؤمنانش چو نور می‌بینند	آن چه مردم ز دور می‌بینند
دل مؤمن به سان آینه است	همه نقشی درو معاینه است
دل، که چشمش به نور حق بیناست	زان سوی پرده "ولو شناست"
دل بی علم کی رسد به یقین	علم حاصل کن، ای پسر در دین
نور معنی اگر نفوذ کند	کشف راز نهفته زود کند
در دل ما جز این امانی نیست	زان که ایمان ما یمانی نیست
نه به ایمان کشید سوی یمن؟	خرقه مصطفی اویس قرن

(اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۲۹۷۲-۱۲۹۵۹)

بنابراین اگر عارف به مرحله یقین برسد، بسیاری از آیات و اسرار بدون حجاب بر او نمایان می‌شود. چنان که آیات قرآن کریم نیز، مؤید این مطلب است: «قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» ما ادله رسالت و علائم رسول حق را برای اهل یقین به خوبی روشن گردانیدیم. (قرآن کریم، بقره: ۱۱۸) و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (ای مؤمنان اگر بترسید از خدای، شما را نوری بنخشد که بدان میان حق و باطل فرق توان کرد.) (همان، الأنفال: ۲۹)

عزالدین محمود کاشانی (متوفی: ۷۳۵) در "مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه" بر این امر صحه می‌گذارد و می‌گوید: «سبب ظهور کرامت، بیش تر تقویت یقین و تأیید ایمان صاحب کرامت بود و طایفه‌ای که قوت یقین ایشان، در درجه کمال باشد، ایشان را به مشاهده آثار قدرت مجرد از حکمت، احتیاج نیفتد و از این جهت نقل کرامات و خوارق عادت از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و صحابه کم تر آمده است و از متأخران مشایخ بسیار.» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۵)

عرفا هرچند ظهور فراست را در برخی موارد، از عامه نیز محتمل دانسته اند، اما معتقدند که فراست شخص مؤمن به صدق قرین است. «ابودرداء رضی الله عنه گفتی المؤمن ینظر من وراء سرّ رقیق والله انه الحق یقذفه الله فی قلوبهم و یجریه علی السببهم. مؤمن از پس پرده تنگ ببیند، به خدای که آن حق است، خدای در دل‌های ایشان اندازد و بر زبان‌هاشان راند و یکی از سلف گفت، ظن مؤمن کفایت است.» (غزالی، ۱۳۸۸: ۵۰)

فراست موهوبی

همان طور که ذکر شد، عارفان و ارباب قلوب، ریاضت و تحمل مرارت و انجام عبادت را شرط لازم برای درک حقیقت دانسته اند و لیکن معتقدند که اگر جذبه و عنایت الهی نباشد و توفیق خداوند یار سالک نگردد، ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها ره به جایی نمی‌برد. طبق نظر برخی از عرفا و بزرگان تصوف، خداوند برخی از محبان خود را برای خود برمی‌گزیند و به یک لمحّه روح آنان را از خاک به افلاک می‌رساند و او را به بسیاری از امور متفرّس می‌گرداند. «قال علیه السلام، إذا أراد الله بعبدٍ خیراً فتحَ عینی قلبه.» (عبّادی، ۱۳۵۸: ۱۶۵) بر این اساس پیامبر اسلام (ص) از خداوند نوری را طلب کرده است که سراسر وجود او را فراگیرد تا ذره‌ای از کدورات نفسانی و جسمانی باقی نماند و به مثابه آینه‌ای باشد که از اسرار و رموز و

حقایق خیر دهد: «اللهم اغضی نوراً و زدنی نوراً واجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً حتی قال فی شعری و بشری و لحمی و دمی.» (غزالی، ۱۳۸۴: ۵۰) در چنین حالتی است که در نتیجه جذبۀ الهی، روح از هستی موهوم خود فاصله می‌گیرد، از انعکاس نور حضرت باری، سراسر نور و روشنی می‌گردد و فراست او خطا نمی‌افتد. عارفان اهل فراست را از آن نظر که حجاب‌ها از برابر دیدگان دلشان برداشته شده است، "نوری" نیز خوانده اند. زیرا «دل‌های ایشان منور است از حبّ دنیا و ریای خلق و عجب نفس و آن چیزها که بنده را از حق تعالی حجاب کند.» (مستملی بخارایی، ۱۳۶۳: ۱۴۸)

«ابوالحسین نوری را یک قول آن است، کو را از بهر آن ابوالحسین نوری خواندند؛ که روشن دیدار بود و با هر که بنشستی از سر او با او سخن گفتمی، از روشنی دیدار او، او را نوری نام نهادند.» (همان)

«ابوسعید خراّز گوید: هر که به نور فراست نگرد، به نور حق جلّ جلاله نگریسته باشد و ماده علم او از حق بود و او را سهو و غفلت نباشد، بلکه حق بود که بر زبان بنده برود و آن چه گفت به نور حق نگرد، یعنی که نوری که حق تعالی او را بدان تخصیص کرده باشد.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۶۷)

با تأمل در بسیاری از احوالات منقول عرفا، می‌توان گفت، غالب فراست عارفان موهبتی است، که در اثر پرورش روح و تقویت ایمان، مستعدّ دریافت آن الطاف الهی گشته اند. چنان که معتقدند: «الله تعالی بر طایفه‌ای از بندگان، آیات و کرامات کشف می‌گرداند؛ جهت تربیت آن بنده و تقویت ایمان یقین.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۳۰۸)

عارفان برترین علم را علمی می‌دانند که موهبتی باشد و شخص آن علم را از عالم مطلق کسب کند. بنابراین «فراست عرفا را علمی می‌دانند، که از جانب عالم مطلق نصیب آن‌ها گشته است. با آن که هر علمی که هست از اوست، لیکن بعضی از آن به واسطه تعلیم خلق است و آن را علم لدنی نگویند بل "علم لدنی" آن است، که در سرّ دل گشاده شود بی سببی مألوف بیرونی و این شواهد نقل است و اگر کلّ آن چه در او وارد شده است از آیات و اخبار و آثار جمع کرده آید از شمار بیرون آید.» (غزالی، ۱۳۸۴: ۵۱)

دل عارف در میان عالم شهادت و ملکوت در تردّد است. خدای عزّوجلّ خاشعان را بر بعضی از سرّ خود مطلع می‌گرداند. به مجاهده و پرهیزگاری و اعراض از شهوت‌های دنیا، دری از درهای دل به سوی ملکوت گشوده می‌گردد. در آن حال، نه تنها به بسیاری از امور

جهان واقف می‌گردد، بلکه بسیاری از اسرار و رموز در محضر و مشهد او قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر علم شهودی پیدا می‌کند. «مانند آن چه خداوند درباره حضرت ابراهیم خلیل (ع) فرموده است و کذلک تُرى ابراهیم ملکوت السموات و الأرض و لیکون من المؤمنین. که آن چه در این آیه مطرح است، رؤیت خلیل خدا است که با عنایت الهی به ارائه ملکوت دست یافت.» (رشاد، ۱۳۸۰: ۴/۳۳)

اشکال فراست عارفان

خواندن ما فی الضمیر

اهل فراست را "جواسیس القلوب" نامیده اند؛ از بهر آن که بر ضمائر دیگران اشراف دارند. تذکره نویسان در ذکر کرامات "احمد غزالی" آورده اند: احمد غزالی در نیمه نماز از برادرش محمد می‌برد و از صف نماز بیرون می‌رود؛ چون از او سؤال می‌کنند، می‌گوید: «تا حضرت امام در نماز بودند اقتدا کردیم، چون رفت تا استر خویش را آب دهد، ما بی امام نماز نتوانستیم گزارد. از این سخن امام محمد را رفتی دست داد و گفت: سبحان الله! حضرت خداوند را طایفه‌ای از دوستان بوده اند که ایشان جواسیس قلوب اند و مطلع بر اسرار غیوب. برادرم راست می‌گوید، که مرا در اثنای نماز به خاطر گذشت که آن استر را آب نداده اند.» (غزالی، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

احمد بن عاصم الانطاکی در وصف اهل فراست گفته است: «چون با اهل صدق نشیند به صدق نشیند که ایشان جاسوس دل‌ها اند اندر دل‌های شما شوند و بیرون آیند، چنان که شما ندانید.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۷۳) واسطی گوید: «فراست روشنایی بود که در دل‌ها بدرخشد و معرفتی بود مکین اندر اسرار، او را از غیب به غیب همی برد تا چیزها بیند از آن جا که حق تعالی بدو نماید تا از ضمیر خلق سخن می‌گوید.» (همان، ۳۶۷)

هرکه باشد شیر اسرار و امیر	او بدانند هرچه اندیشد ضمیر
هین نگه دار ای دل اندیشه خو	دل ز اندیشه بدی در پیش او
داند و خیر را همی راند خموش	در رخت خنجد برای روز پوش

(زمانی، ۱۳۸۶: ۳۰۳۰-۳۰۲۸: ۱)

«هرکس شیر اسرار و سالارِ حقایقِ نهفته باشد، هرچه در ضمیر دیگران بگذرد، او بدان واقف می‌شود. عارف کامل نیز از درون مردم آگاه است هرچند که احوال باطنی خود را از او پنهان بدارند. از این روست که بدانان "جواسیس القلوب" گویند.» (همان، ۸۸۱) گاه عارفان به واسطه داشتن این نیروی درونی و اشراف بر ضمائر افراد، به حوایج جسمی و مادی مریدان خود پی می‌بردند و نیازهای آنان را برآورده می‌کردند. در شرح حال جلال الدین بورانی آمده است: «یک بار با جمعی اتفاق زیارت ابوسعید افتاد؛ یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر خدمت مولانا را کرامتی هست، می‌باید که قدری کشمش به تبرک به من دهد. چون وی را خیر یاد کردیم آن شخص را آواز داد که یک ساعت باش، به درون خانه رفت و یک طبق مویز بیرون آورد و به وی داد و گفت معذور دار که در باغ‌های ما کشمش نمی‌باشد.» (جامی، ۱۳۶۶: ۵۰۲)

گاه مشایخ صوفیه با اشراف بر قلوب مریدان خود، از غفلت‌ها و لغزش‌های آنان مطلع می‌شدند و گمراهان و سرگشتگان را هدایت می‌کردند. زیرا آنان در حکم‌هادیان مریدان خود بودند؛ از آنجا که خود را واسطه خدا و بندگان می‌دانستند، حتی از خطاها و گناهانی که دیگران مرتکب می‌شدند، آگاهی می‌یافتند. «نقل است که جنید را در بصره مریدی بود در خلوت مگر روزی اندیشه گناهی کرد. در آینه نگاه کرد و روی خود سیه دید متحیر شد. هر حیلت که کرد سودی نداشت. از شرم روی به کس ننمود تا سه روز برآمد. پاره پاره آن سیاهی کم می‌شد. ناگاه یکی در زد و گفت: «کی است؟ گفت: نامه‌ای آورده‌ام از جنید؛ نامه برخواند نبسته بود که چرا در حضرت عزت به ادب نباشی که سه شبانروز است تا مرا گازی می‌باید تا سیاهی رویت به سپیدی بدل شود.» (عطار، ۱۳۷۲: ۱۹-۱۸)

این طیبیان بدن دانشورند	بر سقام تو ز تو واقف‌ترند
هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم	بو برند از تو بهر گونه سقم
پس طیبیان الهی در جهان	چون ندانند از تو بی‌گفت دهان
هم زنبضت هم زچشمت هم ز رنگ	صد سقم بینند در تو بیدرنگ
این طیبیان نوآموزند خود	که دین آیاتشان حاجت بود
کاملان از دور نامت بشنوند	تا به قعر باد و بودت در دروند

بلکه بیش از زادن تو سال‌ها دیده باشنت ترا با حال‌ها

(زمانی، ۱۳۸۶: ۴؛ ۱۸۰۱-۱۷۹۴)

اشراف بر نامه‌های مکتوم

در احوال عارفان آمده است که با فراست خویش توانسته‌اند از موضوعاتی که از خاطر افراد فراموش می‌شد و یا در نامه‌ای نگاشته می‌شد، خبر دهند. صوفیه معتقدند علمشان به معدن علم الهی متصل است و برخلاف علوم حصولی در معرض آسیب و زوال نیست. بنابراین رأی و نظر آنان را احتمال خطا نیست و فراست آنان مانند تیری است که همیشه درست به هدف اصابت می‌کند. آورده اند: «روزی محمد بونصر نامه‌ای می‌نویسد و در آن از شیخ ابوسعید سؤال می‌پرسد با این مضمون که آیا آثار را محو بود؟ آن را به ابوبکر خطیب می‌دهد؛ زمانی که ابوبکر خطیب نزد ابوسعید می‌رسد از هیبت ابوسعید دچار فراموشی می‌شود و سؤال از یاد می‌برد. ابوسعید بدون این که آن نامه را بخواند می‌گوید که: سؤال این است که محو آثار ممکن است؟» (منور، ۱۳۶۶: ۹۱)

اشراف بر اموری در مکانی دیگر

از احوال عرفا در کتاب‌های تعلیمی صوفیه چنین بر می‌آید که متفرسان از محدودیت مکان آزاد بوده‌اند، زیرا در اثر پرورش روح خود، خوی فرشتگی یافته اند و مجرد از زمان و مکان، در همه جا سیر می‌کنند؛ بنابراین قادر به اخبار از اموری هستند که در مکانی دیگر وقوع می‌یابد. حکایتی در این موضوع نقل است که «شبی عمید خراسانی تصمیم می‌گیرد تا هزار دینار به خانقاه ابوسعید ببرد؛ اما پانصد دینار را زیر بالش پنهان می‌کند. روز بعد پانصد دینار را نزد شیخ می‌برد. شیخ می‌گوید: «مبارک باد اما تمام نیاورده است و یک نیمه، پس بالش بگذاشته است.» (پیشین، ۸۶) ابوبکر الرازی نقل می‌کند که: «در مکه وقت بر من تنگ شد، به یمن رفتم، مرا یک دینار فتوح رسید. جامه من خَلَق شده بود خواستم که به آن پیرهنی بخرم؛ چون به مکه باز گشتم و خواستم که به مکه درآیم آن دینار را جای میان دو سنگ، دفن کردم و علامتی بر آن نهادم؛ پس به مکه درآمدم و چون از طواف فارغ شدم، با بو عمرو زجاجی شدم و از وی مسأله‌ای پرسیدم گفت: برو آن دینار که دفن کرده‌ای در سر خود صرف کن. رفتم و چنان کردم. پس به وی آمدم. آن مسأله را جواب داد.» (جامی، ۱۳۶۶: ۱۹۷)

خواندن اذهان و جواب گفتن به سؤالات مقدّر

عارفان متفرّس، به دلیل قدرت روحی و دست یابی به جمعیت حواس می‌توانسته‌اند، بر ارواح و اذهان اشراف داشته و از آن چه در اذهان اشخاص می‌گذشت، مطلع شوند. در کتاب «اللمع فی التّصوّف»، آمده است: از حمزه بن عبدالله شنیدم که گفت روزی پیش ابوالخیر تینانی رفتم و با خود عهد کرده بودم، بینی و بین الله که فقط سلامش کنم و برگردم نه چیزی پیشش بخورم و نه نزدش بمانم. وارد شدم و سلام کردم و خداحافظی نمودم و بیرون آمدم. چون مقداری از ده دور شدم ناگهان او را دیدم که با خود مقداری غذا آورده و می‌گوید: جوان بخور، الان از اعتقاد و عهدت بیرون آمده‌ای.» (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۵۰)

گاه خواندن اذهان به واسطه نیروی فراست عرفا، حربه‌ای بوده است که با آن مخالفان سرکوب و منکران تأدیب شوند. «زکریا بن داود روایت کرد که ابوالعباس مسروق بر ابوالفضل هاشمی رفت و او بیمار بود و صاحب عیال و سبب رزق او دانسته نمی‌شد، گفت: چون برخاستم در نفس خود گفتم که قوت او از کجا باشد؟ بانگ بر من زد و گفت ای ابوالعباس این همّت دنی بگذار که خدای تعالی را لطف‌های خفی است.» (غزالی، ۱۳۸۴: ۵۲)

گاه نیز، فرد متفرّس به واسطه آگاهی بر اذهان، به سؤالات مقدّر ارباب سلوک پیمی بردند و به آن پاسخ می‌گفتند: «حکایت آورده‌اند که استاد امام ابوالقاسم قشیری یک شب با خود اندیشه کرد و گفت فردا به مجلس شیخ بوسعید شوم و از او بپرسم که شریعت چیست و طریقت چیست، تا چه گوید؟ دیگر روز به مجلس شیخ آمد و بنشست. شیخ در سخن آمد. پیش از آن که استاد امام سؤال کند شیخ گفت ای کسی که می‌خواهی که از شریعت و طریقت بپرسی، بدان که ما جمله علوم شریعت و طریقت را به یک بیت آورده‌ایم آن این است:

از دوست پیام آمد کارآسته کن کار
اینک شریعت
مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار
اینک شریعت»

(منور، ۱۳۶۶: ۷۹)

اخبار از مغیبات

عالم شهادت عالم اضداد است و عالم غیب از این صفت میراست. در آن جا صد هزار سال گذشته و صد هزار سال آینده، باهم و یک جا حاضر است؛ بنابراین وقتی انسان به مرحله

آیینگی می‌رسد و با ملائک هم‌نشین می‌شود، می‌تواند از عالم غیب نیز خبر دهد. «زمان و بُعد زمان پیش ماست که فرزند افلاک و انجم ایم و در عالم شهادت ایم، در عالم غیب زمان و بُعد زمان نیست، هرچه بود و هست و خواهد بود حاضر اند. پس ملائکه غیب نمی‌دانند آن چه حاضر است می‌دانند.» (نسفی، ۱۳۸۴: ۲۶۰) عیان گشتن غیب آن گاه برای سالک میسر می‌گردد، که در نتیجه مجاهدت‌ها و طیّ مراحل سلوک، خداوند دل او را روشن گرداند؛ یعنی چنان شود که حجاب کونین از پیش چشمش برداشته شود. «کسی را پرسیدند از فراست؛ گفت: ارواح اندر ملکوت همی‌گردد، او را اشراف بود بر معانی غیب. از اسرار خلق سخن گوید همچنانک از معاینه بیند که در او شک نبود.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۷۳)

در کتاب کشف اصطلاحات الفنون، در مورد اخبار از مغیبات اهل فراست آمده است: «و عند اهل السلوک اطلاع مکاشفه الیقین و معاینه السر و قیل الفراسه اطلاع الله علی القلب و یطلع القلب الغیوب بنور اطلاع الله.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۲/۱۱۲۳) در آیات ۶۵ تا ۶۷ سوره کهف، که به داستان حضرت خضر و حضرت موسی علیهم السلام اختصاص دارد؛ حضرت خضر در مقام مرشد و ولیّ کاملی است که به معدن علم الهی متصل است و بر مغیبات آگاه و صاحب علم لدنی است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «فَوَجَدَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.» (در آنجا بنده‌ای از بندگان خاص ما را که جویای او بودند یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم لدنی و اسرار غیب الهی آموختیم.) (قرآن کریم، الکهف: ۶۵)

امکان بروز فراست و اخبار از مغیبات، نه تنها از جانب عرفا، از طرف فلاسفه نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. ابن سینا در اشارات و تنبیهات می‌گوید: «هرگاه بشنوی عارفی از غیب خبر می‌دهد و بشارت یا اندازی که قبلاً داده است درست درآمد، پس باور کردن آن برای تو دشوار نیاید زیرا این امر در قوانین طبیعت علل و اسباب معینی دارد. (ابن سینا، ۱۳۶۹: ۴۶۶)

اشراف بر رؤیای دیگران

همان طور که در بحث پیشین گفته شد، منشأ ارواح یکی است و ارواح مؤمنان باهم در ارتباط هستند و می‌توانند از حالات روحی و معنوی یکدیگر مطلع شوند. یکی دیگر از اشکال فراست عرفا، آگاهی بر رؤیای دیگران بوده است. عبدالصمد بن حسن القلانسی که از مریدان ابوسعید بوده است می‌گوید: «من در خدمت شیخ به نیشابور بودم. شبی به خواب دیدم که

شیخ جایی نشسته بودی که معهود او نبود در مثل، آن جایگاه نشستن. من شیخ را گفتمی: ای شیخ چیست که بر جایگاه خویش نشسته‌ای، شیخ گویدی «من در جایگاه خویشم. شیخ گفتی ترا مکان نیست و نه تخت. نه فوق و نه یمین و نه شمال و نه جهت و این که ما در مکان می‌نشینیم برای مصالح مردمان است و برای آنک تا حواجی خلق از ما روا شود و کار ایشان به سبب ما برآید. روز بعد که شیخ عبدالصمد تصمیم می‌گیرد که خواب خود را برای شیخ تعریف کند شیخ می‌گوید: آواز بلند کن تا مردمان بشنوند که ما در مکان ایشان برای قضای حواجی ایشان می‌نشینیم و الا ما را مکان نیست.» (منور، ۱۳۶۶: ۷۹)

خبر از آینده

عرفا معتقدند روح انسان از جنس مجردات است و جوهری پاک و صافی دارد. هرگاه انسان با ایمان و تقوا به خوی فرشتگان متلبس گردد، بسیاری از حقایق و حوادث آینده و گذشته بر او مکشوف می‌شود. صاحب نظران این نوع پیش‌گویی (کهنات) و پس‌گویی (عرفات) را از نوع مکاشفه‌های آپوکالیپتیکی می‌دانند و معتقدند؛ «غالب مکاشفه‌های پیش‌گویانه، به دلیل نگرانی بشر از احوال آینده و دفع اضطراب حادث شده و توان انسان را در مواجهه با حوادث با بالابردن امید و انتظار تعالی می‌بخشد.» (گرجی، ۱۳۸۴: ۶۸)

واژه آپوکالیپس^۱ در لغت به معنی کشف^۲ و به عنوان یک اصطلاح و نوع ادبی، روایتی است که در آن به وقایعی اشاره می‌شود، که راوی به عنایت نیروی قدسی از حوادث آینده و غیب پرده بر می‌دارد. این نوع ادبی در حدود سال ۲۰۰ ق.م تا ۲۰۰ م در ادبیات یهود و مسیحیت شکوفا شد و از قرن دوم میلادی، رسماً به عنوان یک اصطلاح ادبی به کار رفت. کشف و شهود در معنای اخیر، اعلان واقعه‌ای در آینده بدون در نظر گرفتن تحقق یا عدم تحقق آن است. (پیشین، ۶۷) اما خبر دادن از آینده مانند صورت‌های دیگر فراست مصادیق بسیار روشنی در آیات قرآن دارد. آن‌ها شامل آیه‌هایی است که از وقوع امری حتمی و تخطی ناپذیر در آینده خبر داده است. خداوند متعال در آیات متعددی از پیروزی نهایی حق علیه باطل و به قدرت رسیدن صالحان در روی زمین خبر داده و پیامبر اسلام را از بسیاری وقایع و امور آینده مطلع ساخته است. به عنوان مثال در آیات آغازین سوره روم از پیروزی قریب الوقوع رومیان خبر داده و فرموده اند: «غُلِبَتِ الرُّومُ فِی اَدْنٰی الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ

^۱- Apocalypse.

^۲- Uncover.

سَبَّغْلَبُون» (رومیان مغلوب در جنگی که به نزدیک ترین زمین واقع شد و آن‌ها پس از مغلوب شدن فعلی، به زودی بر فارسیان، باز غلبه خواهند کرد.) (قرآن کریم، روم: ۳-۲) این آیه و آیات متعدّد دیگر وقوع این امر (خبر از آینده) را از جانب اولیای الهی و از باب قلوب مورد تأیید قرار داده است. صوفیه معتقدند، وقتی دل انسان به نور حق روشن می‌شود، اضداد از پیش چشم او برداشته می‌شود و در نظرش گذشته و آینده حاضر می‌گردد؛ زیرا در آن حالت علم او به علم بی کران الهی متصل شده و به معرفت دست یافته است. خداوند با عنایت خاصّه خویش دری از دل او به سوی ملکوت گشوده است؛ تا آن جا که می‌تواند از آینده محقّق خبر دهد. در کتاب رساله قشیریه آمده است: «ابو عبدالله ثروغبذی بزرگ وقت بود، به طوس همی شد. کسی با وی بود، چون به خرو رسید، گفت نان خر، آن قدر که ایشان را کفایت بود، بخرید گفت بیشتر بخر، آن مرد ده تن را نان خرید به خشم و پنداشت که سخن آن پیر هیچ حقیقت ندارد. گفت چون به سر عقبه رسیدیم گروهی مردمان را دیدیم، دست و پای بسته، دزدان ایشان را بسته بودند و چند روز بود تا نان نخورده بودند از ما طعام خواستند مرا گفت سفره پیش ایشان بر. (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۷۵) در حکایتی دیگر آمده است که بایزید بسطامی از وجود ابوالحسن خرقانی و احوال او خبر می‌دهد در حالی که فاصله وفات بایزید تا تولّد خرقانی قریب صد سال بوده است. در یکی از روزها بایزید همراه با عده‌ای از مریدانش در حال سفر بود که به حومه شهری رسیدند و ناگهان بایزید به مریدانش گفت: بوی دلاویزی از ناحیه خرقان به مشام می‌رسد. این رایحه دلنشین حاکی از آن است که در سالیان بعد عارفی کامل به نام شیخ ابوالحسن خرقانی ظهور خواهد کرد و با انوار روحی خود طالبان را ارشاد می‌کند و مرید من می‌شود و هر بامداد بر مزار من می‌آید.» (زمانی، ۱۳۸۶: ۴/۵۲۷) عزیزالدین نسفی در کتاب الإنسان الکامل می‌گوید: «ای درویش! چندین گاه است که می‌شنوی که در دریای محیط آینه‌ای گیتی نمای نهاده اند، تا هرچیز که در آن دریا روانه شود، پس از آن که به ایشان رسد، عکس آن چیز در آینه گیتی نمای پیدا آید و نمی‌دانی که آن آینه چیست و آن دریا کدام است. آن دریا عالم غیب است و آن آینه، دل انسان کامل است. هرچیز که از دریای عالم غیب روانه شود تا به ساحل وجود رسد، عکس آن بر دل انسان کامل پیدا می‌آید و انسان کامل را از آن حال خبر می‌شود. هرکه به نزدیک انسان کامل درآید هرچیز که در دل آن کس باشد عکس آن در دل انسان کامل پیدا آید.» (نسفی، ۱۳۸۴: ۲۵۸)

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم

(زمانی، ۱۳۸۶: ۳/۲۷۰۲)

نتیجه:

فراست یکی از کرامات اولیای خدا و انسان‌های کامل است، که به واسطه انصراف از شواغل حسیه، تسلط بر نفس و جمعیت حواس و دوری گزیدن و عزلت جستن از دنیا و توجه به عالم روحانی میسر می‌شود. این کرامت، بسته به میزان ایمان و قدرت معنوی از درجات و مراتبی برخوردار است. با استناد به آیات قرآن و برخی احادیث، پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام از برترین و اولین متفردان هستند و همین نکته صدق فراست صادر شده از جانب عارفان را مورد تأیید قرار می‌دهد. ضمن آن که باید یادآور شد، فراست ضمن داشتن انواع و مراتب متعدد، با توجه‌های روانشناسانه و پیش‌گویی‌های آپوکالیپتیکی که در وقوع یا عدم وقوع آن نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد؛ تفاوت‌های قابل ملاحظه دارد. این نیروی خارق عادت را می‌توان به فراست موهوبی، فراست ارباب قلوب و فراست مؤمنان و از نظر صورت و شکل بروز، به صورت‌هایی مانند، خواندن نقش دل و اذهان و آگاهی از نامه‌های مکتوم اشرف بر ضمائر و آگاهی از رؤیای دیگران و خبر از آینده تقسیم نمود. این کرامت در بین عارفان و مشایخ صوفیه نقش مؤثری در پاسخ‌گویی به انکار منکران و مخالفان و تأیید و هدایت آنان و همچنین اثبات مقام مشایخ و جلب نظر مریدان داشته است.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم، ۱۳۸۲، ترجمه: مهدی الهی قمشه ای، قم، اسوه.
- ۲- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۹، «اشارات و تنبیهات»، ترجمه: پروین گنابادی، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- اصفهانی، اوحدالدین، ۱۳۴۰، «کلیات اوحدی اصفهانی»، با تصحیح و مقابله و مقدمه: سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- ۴- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، ۱۳۴۵، «اورادالاحباب و فصوص الآداب»، به کوشش: ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- تهانوی، محمد علی بن علی، ۱۹۹۶، «کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم»، جلد دوم، تحقیق از علی دحروج بیروت.
- ۶- ثروتیان، بهروز، ۱۳۵۲، «فرهنگ اصطلاحات و تعاریفات نفایس الفنون»، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۷- جامی، نورالدین عبدالرحمن، ۱۳۶۶، «نفحات الأنس»، تصحیح: مهدی توحیدپور، چاپ دوم، تهران: سعدی.
- ۸- حسینی دشتی، سید مصطفی، ۱۳۷۶، «معارف و معاریف»، جلد ۳، ۸، ۹، چاپ دوم، قم: دانش.
- ۹- رازی، نجم الدین ابوبکر، ۱۳۸۰، «مرصادالعباد»، به اهتمام: محمد امین ریاحی، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- رشاد، علی اکبر، ۱۳۸۰، «دانشنامه امام علی (ع)»، ج ۴، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۱- زمانی، کریم، ۱۳۸۶، «شرح جامع مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی»، ج ۱، ۳، ۴، ۵ و ۶، چاپ چهاردهم، تهران: اطلاعات.
- ۱۲- سراج طوسی، ابونصر، ۱۳۸۸، «اللمع فی التصوف»، تصحیح و تحشیه: رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ۱۳- سعیدی، گل بابا، ۱۳۸۷، «فرهنگ اصطلاحات ابن عربی»، چاپ اول، تهران: زوآر.

- ۱۴- سهروردی، شیخ شهاب الدین، ۱۳۸۶، «عوارف المعارف»، مترجم: ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام: قاسم انصاری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- شهیدی، سید جعفر، ۱۳۷۸، «ترجمه نهج البلاغه»، چاپ ششم، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۶- شیرازی، صدرالدین، ۱۳۶۲، «مبدأ و معاد»، ترجمه: احمدین محمدالحسین اردکانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۷- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۳، «تفسیر المیزان»، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- طوسی (شیخ طوسی)، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۴۱۴ق، «الأمالی»، قم: دارالثقافه.
- ۱۹- عبّادی، قطب الدین ابوالمظفر منصوربن اردشیر العبّادی، ۱۳۵۸، «صوفی نامه»، تصحیح: غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران: علمی.
- ۲۰- عطّار، فریدالدین، ۱۳۷۲، «تذکره الأولیا»، تصحیح: دکتر محمد استعلامی، چاپ هفتم، تهران: زوّار.
- ۲۱- علیخواه، محمد مهدی، ۱۳۷۰، «پدیده‌های روانی»، تهران: جمال الحق.
- ۲۲- _____، ۱۳۷۱، «نیروهای ناشناخته»، تهران: جمال الحق.
- ۲۳- غزّالی، احمد، ۱۳۸۸، «مجموعه آثار فارسی احمد غزّالی»، به کوشش: احمد مجاهد، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- غزّالی، محمد بن محمد، ۱۳۸۴، «احیاء علوم الدین»، ترجمه: مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش: خدیوچم، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۵- غنی، قاسم، ۱۳۸۹، «تاریخ تصوّف در اسلام»، چاپ یازدهم، تهران: زوّار.
- ۲۶- قشیری، عبدالکریم به هوازن، ۱۳۸۸، «ترجمه رساله قشیری»، ترجمه: ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و ادراکات: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۷- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۶، «المعجم الصوفی»، ترجمه: گل بابا سعیدی، تبلیغات اسلامی.
- ۲۸- کاشانی، عزالدین محمودبن علی، ۱۳۸۱، «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه»، تصحیح: جلال الدین همایی، چاپ ششم، تهران: هما.

- ۲۹- گوهرین، سید صادق، ۱۳۸۲، «شرح اصطلاحات تصوّف»، تهران: زوّار.
- ۳۰- لاهیجی، شمس الدّین محمّد، ۱۳۸۳، «مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز»، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ پنجم، تهران: زوّار.
- ۳۱- محمّدی، کاظم و دشتی، محمّد، ۱۳۶۹، «المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه»، قم: دفتر نشر امام علی (ع).
- ۳۲- مستملی بخارایی، ۱۳۶۳، «شرح التّعرف»، ربع اوّل، با مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمّد روشن، تهران: اساطیر.
- ۳۳- منور، محمّد، ۱۳۶۶، «اسرار التّوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید ابی الخیر»، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی تهران: آگاه.
- ۳۴- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۸۴، «الإنسان الكامل»، با پیش گفتار هانری کربن، تصحیح و مقدمه: ماری ژان موله، ترجمه: سیدضیاء الدین دهشیری، چاپ هفتم، تهران: طهوری.

مقاله

- ۱- گرجی، مصطفی، ۱۳۸۴، «مکاشفه‌های پیش گویانه»، مقاله، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.